Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

Vol. 55, No. 4: Issue 135, Winter 2024, p.9-38

Online ISSN: 2538-3892

Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 11-04-2022 Revise Date: 24-05-2022 Accept Date: 11-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.76049.1340

Article type: Original

The Personality of Unauthorized Owner (*Fuḍūlī*) and Its Impact on the Validity of His Transactions

Dr. Sajjad Davarpanah Moghaddam, PhD Graduate, Jurisprudence and the Fundaments of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Hossein Saberi **(Corresponding Author),** Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Email: saberi@um.ac.ir

Dr. Husain Naseri Moghaddam, Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The majority of jurists have not emphasized the personality of the unauthorized owner (*Fuḍūlī*) in the context of transactions with unauthorized owners, and have generally applied the term without restriction. According to these jurists, anyone can play the role of the unauthorized owner (*Fuḍūlī*). This approach exists within both well-known perspectives, namely the validity of the unauthorized owner, and the lesser-known view which is the rejection of the unauthorized owner. In the conflict between validity and rejection, famous juriconsults have engaged in interpretations of the rejection narratives that are in no way justifiable. These interpretations are offered on the basis of neglecting the conditions of validity narratives and stem from the groundless affirmation of the verdicts regarding transactions of unauthorized ownership. By carefully analyzing the lives and customs of intellectuals and validity narratives regarding unauthorized owners, we encounter conditions on which the validity of unauthorized ownership transactions is based. The absence of these conditions in the aforementioned examples in other narratives is considered as the reason behind their rejection. Therefore, the application does not exist in either of the categories and consequently it is not valid to consider such transactions as absolutely valid or invalid. These conditions are rooted in the unauthorized owner's personality and include: harmony between the unauthorized owner and the genuine owner (*Aṣīl*), the unauthorized owner being trusted by the genuine, and the unity of contractor and the contracted. By referring to general norms and reports regarding the validity or rejection of unauthorized ownership transactions, it is proved that the validity and rejection of transactions depend on the inherent characteristics of the unauthorized owner.

Keywords: unauthorized owner (*Fuḍūlī*), the personality of unauthorized owner, unauthorized ownership transactions

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۳۸ - ۹

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸ شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۳/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.76049.1340

شخصیت فضولی و تأثیر آن بر صحت معاملات وی

دکتر سجاد داورپناه‌مقدم

دانش‌آموختهٔ دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر حسین صابری (نویسنده مسئول)

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: saberi@um.ac.ir

دکتر حسین ناصری‌مقدم

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

اکثر فقیهان در مورد معاملات فضولی بر شخصیت فضولی تأکید نورزیده و در مورد آن اطلاق جاری کرده‌اند. از دیدگاه ایشان، هر فردی می‌تواند نقش فضولی را ایفا کند. این رویه در هر دو دیدگاه مشهور، یعنی صحت فضولی و دیدگاه نادر، یعنی بطلان فضولی، جریان دارد. مشهور در تعارض میان روایات صحت و بطلان، به تفسیرهایی از روایات بطلان پرداخته‌اند که به‌هیچ‌وجه درخورِ دفاع نیستند. این تفاسیر بر پایهٔ بی‌توجهی به قیدهای روایات صحت، بنا شده و نشئت‌گرفته از اثبات بی‌چون‌وچرای حکم معاملات فضولی است. با دقت در عرف و سیرهٔ عقلا و روایات صحت فضولی، به قیدهایی توجه می‌یابیم که صحت معاملهٔ فضولی به آن‌ها منوط شده است و فقدان این قیدها در مصادیق ذکرشده در روایاتی دیگر، دلیل بر بطلان آن‌ها شده است. براین‌اساس، در هر دو دسته اطلاق وجود ندارد و به‌تبع آن، صحیح یا باطل‌دانستن معاملهٔ فضولی به‌صورت مطلق نیز صحیح نیست. این قیدها که نشئت‌گرفته از شخصیت فضولی است، عبارت‌اند از: اُلفت میان فضولی و اصیل، امین شمرده‌شدن فضولی ازسوی اصیل و یکی‌بودن عاقد و معقودٌله. با استناد به عرف و روایاتی که در مورد صحت و بطلان معاملات فضولی وارد شده اند، اثبات می‌شود که صحت و بطلان معامله به ویژگی‌های خاص نشئت‌گرفته از شخصیت فضولی وابسته است.

واژگان کلیدی: فضولی، شخصیت فضولی، معاملات فضولی.

مقدمه

مادهٔ ۲۴۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «معامله به مال غیر، جز به‌عنوان ولایت یـا وصـایت یـا وکالـت نافـذ نیست، ولو اینکه صاحب مال باطناً راضی باشد؛ ولی اگر مالک یا قائم‌مقام او پـس از وقـوع معاملـه، آن را اجازه نمود، در این صورت معامله صحیح و نافذ می‌شود.»

قانون مدنی غالباً براساس فقه امامیه تنظیم شده و مادهٔ ۲۴۷ نیز بر همین اساس تدوین شـده اسـت. از منظر فقیهان و قانون مدنی، «فضولی»، هر شخصی است که بدون اذن، مال غیر را بـرای خـود یـا مالـک، معامله می‌کند؛ این در حالی است که از منظر روایات، این‌گونه معامله، نه‌تنها تأیید نشده اسـت؛ بلکـه بـه بطلان آن حکم شده است و تلقی عرف نیز همین‌گونه است. براساس فتوای مشهور فقیهان و قانون مـدنی، هر فردی می‌تواند به‌عنوان فضولی اقدام به معامله با مال غیر کند؛ به‌تعبیر فقهـی، عقـد فضـولی در دیـدگاه فقیهان، عموم یا اطلاق دارد، اما با نگاهی ژرف به روایات معلوم می‌شود که معامله بـه مـال غیـر، تنهـا در صورتی غیرنافذ خواهد بود که ازسوی افرادی خاص صورت گیرد؛ بـه‌تعبیر فقهـی، روایـات، در خصـوص شخص فضولی فاقد عموم و اطلاق هستند و افزون بر آن، برخی روایات، نص بر بطلان معاملات فضـولی که میان او و مالک نسبتی برقرار نباشد، هستند.

جستار حاضر با تکیه بر روایات و عرف سعی دارد که نقش ویژگی‌هـای خـاص در روایـات فضـولی را اثبات کند، این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: أ. وجود خویشاوندی و صمیمیت میان آن دو؛ ب. امین گماردهشدن فضولی توسط اصیل؛ ج. وجود کالا نزد فضولی با معلوم‌بودن قصـد اصـیل در رضـایت معاملـه در فـرض عدم‌امکان استئذان از اصیل؛ د. یکی‌بودن مالک و فضولی.[1]

بنابراین، نفوذ معاملات فضولی و امکان الحاق اجازه، تنها درصورت وجود یکی از ویژگی‌های مذکور امکان‌پذیر خواهد بود و فقدان این ویژگی‌ها، بطلان معامله به مال غیر را به‌همراه خواهد داشـت. در ادامـه، بسیار از عبارات «روایات صحت» و «روایات بطلان» استفاده می‌کنیم که مراد از این دو عبـارت، روایـاتی است که دلالت بر صحت و بطلان عقود فضولی دارند.

در خصوص پیشینهٔ موضوع باید گفت: مقالهٔ «آثار عقد فضولی در مصاهرت»، دربارهٔ نکاح فضـولی و تأثیر آن بر ایجاد حرمت ازدواج با وابستگان همسر برای هریک از زوجین است.[2] مقالهٔ «وضعیت حقـوقی

---

۱. مراد از یکی‌بودن فضولی و مالک، حالتی است که شخص، اهلیت تصرف در اموال خود را ندارد. این نوع از محدودیت که عمدتاً ناشی از حجر یا وجود حـق دیگری است، مانع از حق تصرف مالک در اموال خود می‌شود. در این حالت، تنفیذ تصرفات مالک، موکول به رضایت فردی خواهد بود که بر مالک ولایت دارد یا حق وی بر مال مذکور واقع شده است.

۲. راوی، امیدی‌فرد، «آثار عقد فضولی در مصاهرت».

معاملهٔ فضولی مسبوق به منع»، همان‌طور که از عنوان آن پیداست، معاملهٔ فضولی که مسبوق به نهی است را نقد کرده است.[۳] مقالهٔ «توارث اجازه در معامله فضولی»[٤] و «اجازهٔ وارث معاملهٔ فضولی در قانون مدنی ایران»،[٥] به بررسی انتقال حق رد و اجازهٔ معامله به ورثهٔ مالک پرداخته است.

مقالهٔ «کاشفیت یا ناقلیت اجازهٔ معاملهٔ فضولی در فقه امامیه و قانون مدنی ایران»، کاشفیت و ناقلیت عقد فضولی و تأثیرات وضعی آن را بررسی کرده است.[٦]

«فضولی»، ضامن خسارات واردشده به خریداری است که از فضـولی‌بودنِ معاملـه مطلـع نیسـت. در مقالهٔ «مبانی و چگونگی جبران خسارات وارده به خریدار در معاملهٔ فضولی با مطالعـهٔ تطبیقـی در حقـوق انگلستان» سعی شده است که تأثیر حُسن‌نیت فضولی در عدم‌ضمانت وی اثبات شود.[۷]

در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل اثر وضعی معاملات فضـولی»، آرای اهـل‌سـنت مبنی‌بـر بطـلان معاملـهٔ فضولی تقویت شده است.[۸]

وجه تمایز نوشتار حاضر، بررسی ماهیت فضولی و تعبیری جدید از ماهیت فضـولی براسـاس عـرف و سیرهٔ عقلا و روایات است، ویژگی‌ای که در هیچ‌یک از مقاله‌های مذکور، نه‌تنها بیان نشده؛ بلکه بدان توجه نیز نشده است.

۱. معنای فضولی

از منظر لغوی، ریشهٔ فضولی، فضل به‌معنای زیادت است،[۹] اما در اصطلاح فقهی و حقوقی باید یادآور شد که واژهٔ فضولی، دارای دو کاربرد است: گاهی، بر خود عقد ازسوی غیرمالک اطلاق می‌شود کـه بنـابر ادعای شیخ انصاری، نوعی تسامح است[۱۰] و گاهی نیز بر خـود چنـین شخصـی اطـلاق می‌شـود. در ایـن نوشتار، برای عدم‌خلط دو کاربرد، فضولی را در خود عقد و فضولی را در شخص، به کار خـواهیم بـرد. بـه هرحال، عقد فضولی؛ یعنی معاملهٔ بدون اذن در اموال و بر این تعریف، ادعای شـهرت[۱۱] و اجمـاع[۱۲] شـده

---

۳. محقق داماد، «وضعیت حقوقی معاملهٔ فضولی مسبوق به منع».

٤. علی‌نژادی محسن، زهرا علی‌نژادی، «توارث اجازه در معامله فضولی».

٥. ره‌پیک، «اجازهٔ وارث معاملهٔ فضولی در قانون مدنی ایران».

٦. خراطها، سعادت مصطفوی، «کاشفیت یا ناقلیت اجازهٔ معاملهٔ فضولی در فقه امامیه و قانون مدنی ایران».

۷. لولو، «مبانی و چگونگی جبران خسارات وارده به خریدار در معاملهٔ فضولی با مطالعهٔ تطبیقی در حقوق انگلستان».

۸. ملک‌پور، دریایی، «تحلیل اثر وضعی معاملات فضولی».

۹. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۷/۸.

۱۰. انصاری، المکاسب، ۳۴۶/۳.

۱۱. ابوان کیفی، تبصرة الفقهاء، ۳۳۱/۳؛ میرزای قمی، رسائل، ۲۶/۱.

۱۲. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۳۷۶/۱۸.

است.

از دیدگاه فقیهان و حقوق‌دانان، صدقِ عنوان فضولی بر هر معامله‌ای، دلیل بر امکان الحاق اجازه بر آن معامله خواهد بود. همان‌طور که بیان شد به‌دلیل اینکه در اکثر موارد، رویکرد حقوق ما مبتنی‌بر رویکرد فقهی است و خاستگاه اصلی فقه نیز روایات است، به تلقی فقیهان از معامله فضولی و انعکاس آن در روایات می‌پردازیم.

۲. قلمروِ فضولی

معامله فضولی در دیدگاه فقیهان، دو حالت را در بر می‌گیرد: اول، فروش مالِ غیر بدون مقتضی (ملکیت یا اذن)؛ دوم، فروش مال ازسوی مالک که با مانعِ تعلق حق دیگری بر آن مال مواجه است، همچون فروش مال توسط راهن که نیازمند رضایت مرتهن است. بعضی از تعاریف، هر دو صورت را در بر می‌گیرند؛ مثلاً در حاشیهٔ یزدی بر کتاب مکاسب، هر تصرفی که در آن استقلال وجود نداشته باشد، فضولیِ به‌معنای عام نامیده شده است، در این صورت، تفاوتی ندارد که فقدان استقلال به‌سبب فقدان ملکیت باشد یا به‌سبب تعلق حق دیگری بر آن ملک؛ مانند فروش اموال توسط راهن[۱۳] و ورشکسته.[۱٤] بعضی دیگر از تعاریف، تنها ظهور در فقدان مقتضی دارند؛ در این تعاریف، عقد فضولی تنها به معامله‌ای تعبیر می‌شود که معامله‌کننده، مالک کالا[۱۵] نیست.[۱٦]

تقسیم دیگری که می‌تواند صورت پذیرد و غالب فقیهان آن را نادیده انگاشته‌اند، تقسیم عقد فضولی به‌لحاظ شخصیت خود فضولی به‌اعتبار نوع نسبت و ارتباطش با اصیل است. در عبارات اکثر فقیهان، توجهی به ویژگی‌های شخصی فضولی نشده است و گویا ازنظرِ آنان، حکم همهٔ حالات فضولی (به لحاظ ارتباطش با مالک اصیل) واحد است؛ خواه قائل به صحت و نفوذ معاملات او شده باشند و خواه باور به بطلان آن پیدا کرده باشند. اما ازآنجاکه مستند این نگاهِ آنان منحصر در روایات و اجماع است، نخست به بررسی و تحلیل این دو دلیل در هر دو خوانش صحت و بطلان می‌پردازیم و سپس مدعای خود را در مطاوی و اثنای آن‌ها پی می‌گیریم.

---

۱۳. «أنّ الفضولی بالمعنی العامّ کل من تصرّف في ما لم یستقل بالتصرّف فیه سواء کان من جهة عدم کونه مالکا أو من جهة إناطة تصرّفه في نفسه أو ملکه بإذن الغیر کبیع الرّاهن و المفلس و نکاح العبد و الباکرة و نحوها.»

١٤. طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۴۸/۱؛ بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۰۲/۲؛ مامقانی، غایة الآمال، ۳۵۱/۳؛ نائینی، منیة الطالب، ۲۰۹/۱.

۱۵. «بیع الفضولی هو أن یبیع الإنسان ما لیس له و لا یکون وکیلا لمالکه و لا ولیا علیه بوجه من غیر إذنه فإذا باع کان البیع موقوفا فإن أجاز مالکه صح بیعه و إن لم یجزه بطل.»

١٦. ابن‌حمزه، الوسیلة، ۲۴۹؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ۲۷۷/۲؛ میرزای قمی، رسائل، ۲۵/۱؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۱۵/۱۰.

۲. ۱. قول به صحت

فقیهانی که از روایات صحت به‌عنوان دلیل بر صحت عقد فضولی استفاده می‌کنند، هیچ‌گاه به این مطلب توجه نداشته‌اند که در تمامی این روایات، شخصیت فضولی به‌عنوان قیدی بر صحت معاملات فضولی بیان شده است. ایشان، اطلاق را در خصوص شخصیت فضولی جاری دانسته و در تقابل میان روایات صحت و بطلان، روایات بطلان را مقید به موارد خاص کرده‌اند، رویه‌ای که به‌هیچ‌وجه درخورِ دفاع نیست.

روایات: مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلیل صحت عقد فضولی در میان فقیهان، روایات وارده است. ضمن ذکر و تحلیل این روایات، میزان و کیفیت دلالت آن‌ها را بر مدعای خود بحث می‌کنیم.

أ. روایت محمدبن‌حسن: فردی، مالک دو بخش از زمین هست، اما چهار بخش از آن را می‌فروشد؛ معصوم در پاسخ به سؤالی که راجع به بطلان یا صحت این معامله مطرح می‌شود، می‌فرمایند: «خریدوفروش اموالی که تحت ملکیت طرفین معامله نیست، صحیح نیست و بر فروشنده واجب است که تنها چیزی را که مالک آن است بفروشد.»[۱۷]

فقیهان در تفسیر صحیحه[۱۸] به دو دسته تقسیم می‌شوند:

موافقان عقد فضولی: مشهور فقیهان، روایت را دلیل بر صحت عقد فضولی می‌دانند و نهی وارد بر آن را در فرض عدم‌الحاق اجازه تعبیر[۱۹] می‌کنند.[۲۰]

مخالفان عقد فضولی: مخالفان به دو دسته تقسیم می‌شوند: دستهٔ اول، دلالت روایت را بر معاملهٔ فضولی ثابت نمی‌دانند[۲۱] و دستهٔ دوم، دلالت را بر بطلان این نوع از معاملات قرار می‌دهند.[۲۲]

در این روایت، به چند نکتهٔ مهم توجه نشده است: اول، برخلافِ نظر مشهور، روایت هیچ دلالتی به صورت مطابقی بر تصحیح معاملات فضولی ندارد. دوم، بایع در این روایت، فردی است که مال دیگری را برای خود به فروش رسانده، درنتیجه، تنها چنین معامله‌ای ازسوی معصوم نهی شده است. سوم، عدم‌بیان الحاق اجازه در این روایت، به‌سبب ویژگی اخیر؛ یعنی فروش مال دیگری برای خود و عدم‌وجود ویژگی‌های تأثیرگذار بر صحت معاملات فضولی است که در مقدمه بدان‌ها اشاره شد و در ادامه، در دیگر

---

۱۷. کلینی، الکافی، ۴۰۲/۷.

۱۸. مجلسی، مرآة العقول، ۲۶۰/۲۴.

۱۹. مطلبی دال بر دلالت روایت بر فضولی تا پیش از علامه حلی مبنی‌بر روایت دلالت بر فضولی توسط نگارنده به دست نیامده است.

۲۰. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۶/۱۲ و ۷؛ نائینی، منیة الطالب، ۲۲۱/۱.

۲۱. ابن‌ادریس، السرائر، ۳۷۷/۲؛ آل‌عصفور، سداد العباد، ۴۶۶.

۲۲. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۳۹۱/۱۸.

روایات بدان اشاره خواهد شد. بنابراین، روایت مذکور، تنها بر بطلان فروش مال دیگری به‌نفع خود دلالت دارد. اینکه روایت حمل بر بطلان می‌شود، به این معنا نیست که در تعارض با روایاتی هست که عقد فضولی را صحیح می‌دانند؛ زیرا این روایت اطلاق دارد یا به‌عبارتِ‌دیگر، فاقد ویژگی‌هایی است که بر شخصیت فضولی تأکید می‌کنند، درحالی‌که روایاتی که دلالت بر صحت دارند، از این ویژگی‌ها برخوردارند.

ب. روایت مسمع ابی‌سیار: این روایت دربارهٔ فردی است که پس از دریافت پول از مستودع، منکر دریافت می‌شود و بعد از مدتی، اصل پول به‌همراه سود را باز می‌گرداند و طلب بخشش می‌کند؛ معصوم به صاحب مال می‌فرمایند: «سود (و اصل پول) را از مودع بگیر، سپس نصفی از سود را به وی برگردان و او را حلال کن.»[۲۳]

استفادهٔ فقیهان از این روایتِ[۲۴] مجهول،[۲۵] متفاوت است؛ جمعی از فقیهان، از این روایت به‌عنوان موضوعی خاص که تعمیم‌شدنی نیست، یاد می‌کنند؛[۲۶] در مقابل، از این روایت این‌گونه یاد می‌شود که هراندازه که دلالت بر معاملات فضولی دارد، به همان مقدار نیز بر معاملات غصبی دلالت دارد؛[۲۷] اما مشهور فقیهان، روایت را دلیل بر صحت معاملات فضولی می‌دانند[۲۸] و در توجیه این مطلب که چرا معصوم سخنی از الحاق اجازه به میان نیاورده است؟ و چرا مقداری از سود به فضولی داده شده است؟ این گونه بیان می‌کنند: «عدم‌ذکر اجازه، به‌سبب حمل روایت بر غالب مواردی است که مالک با علم به کسب منفعت، یقیناً اجازه را ملحق خواهد کرد و اعطای مقداری از سود به او به‌سبب توبهٔ وی و از باب ارشاد، قلمداد می‌شود.»[۲۹]

نکتهٔ مهم مغفول‌مانده در این روایت عبارت است از اینکه: مستودع در ابتدا توسط مودع امین دانسته شده است و سپس در جواب این اطمینان، خیانت می‌کند؛ درهرصورت، رابطه‌ای میان فضولی و اصیل، ولو کوتاه و شکننده وجود داشته است؛ لذا این بدان معنا نیست که معامله بر اموال دیگران در هر صورتی با الحاق اجازه ازسوی مالک صحیح است تا اطلاق را جاری بدانیم؛ بلکه تنها درصدد بیان این ویژگی و قید

---

۲۳. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۹۰/۱۹.

۲٤. اما در مقابل، ادعا می‌شود به‌سبب نقل روایت توسط شیخ صدوق (ابن‌بابویه، الفقیه، ۳۰۵/۳) و به‌سبب وجود اصحاب اجماع، این حدیث به‌راحتی ردشدنی نیست (منتظری، کتاب الزکاة، ۷۵/۱؛ خمینی، مصطفی، کتاب البیع،۱۵۲/۲).

۲۵. مجلسی، ملاذ الأخبار،۳۲۰/۱۱.

۲٦. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۸۴/۲۰؛ میلانی، کتاب البیع، ۳۸۲/۳؛ شیرازی، بلغة الطالب، ۳۵۵/۱؛ اراکی، کتاب البیع، ۳۱۰/۱.

۲۷. انصاری، القضاء، ۳۲۳؛ طباطبایی حکیم، مصباح المنهاج: التجارة، ۲۲۱/۲.

۲۸. ایوان کیفی، تبصرة الفقهاء، ۳۳۸/۲؛ قزوینی، ینابیع الأحکام، ۷۵۴/۵؛ طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۳۸/۱.

۲۹. بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۵/۲.

است که فضولی توسط اصیل، امین دانسته شده و سپس خیانت کرده است و تنها همین شکل از فضولی صحیح است.

ب. روایت محمدبن‌عمر: راوی می‌گوید: از امام صادق(ع) دربارهٔ مردی سؤال کردم که لباسی را می‌خرد -درحالی‌که حقی برای فسخ این معامله برای خود قرار نداده است، سپس از آن لباس بیزار می‌شود- و آن را به فروشنده باز می‌گرداند؛ فروشنده قبول نمی‌کند (یا معامله را اقاله نمی‌کند)، مگر آنکه مقداری از اصل پول بکاهد، امام صادق(ع) می‌فرمایند: «شایسته نیست که فروشنده لباس را با کسر قیمت آن قبول کند. حال اگر فروشنده، این حکم را نداند و پس از دریافت لباس، آن را به قیمت بیشتری به دیگری بفروشد، باید تفاوت قیمت این دو معامله را به خریدار اول بازگرداند.»[۳۰]

این روایت را می‌توان به دو صورت تفسیر کرد: در صورت اول که با خوانش به‌صورت «یقیله» صورت می‌گیرد، روایت بر این مطلب تأکید دارد که درصورتی‌که اقالهٔ معامله با کسر قیمت همراه باشد، اقالهٔ مذکور باطل خواهد بود و طرفین، ملزم به بازگرداندن اموال هستند و اگر اموال، بازگردانده نشود و معامله واقع شود، این معامله فضولی خواهد بود[۳۱] و صورت دوم، با خوانش «یقبله» دلالت روایت بر معامله‌ای مستقل تفسیر می‌شود که ارتباطی به معاملهٔ فضولی نخواهد داشت.[۳۲]

بر فرض اینکه دلالت روایت بر معامله فضولی ثابت باشد و این استدلال نیز پذیرفته شود که بیان‌نشدن الحاقِ اجازه بدان سبب است که حمل بر غالب موارد شده است، چنان‌که در غالب موارد، مالک با علم به کسب منفعت، معاملهٔ فضولی را اجازه می‌کند؛ بااین‌وجود، باز هم روایت، تنها حالتی را بیان می‌کند که معامله ازسوی فردی صورت پذیرفته است که علاوه بر اینکه کالای شخص دیگری نزد وی وجود داشته است، از قصد مالک مبنی‌بر فروش کالا باخبر بوده است؛ براین‌اساس، روایت فقط مقید به این شکل خاص از فروش مال غیر هست و دلالتی بر این مطلب ندارد که فروش مال غیر به‌صورت مطلق با اجازهٔ مالک صحیح خواهد بود.

ج. روایت اشیم: روایت، از داستان عبدی مأذون در تجارت روایت می‌کند که ازسوی شخصی جز مالک خود، وکیل در خرید و آزادسازی عبدی دیگر و گزاردن حج قرار می‌گیرد؛ سپس شخص اعطاکننده فوت می‌کند و در ادامه، دعوایی بین ورثهٔ اعطاکنندهٔ مال و صاحب عبد مأذون و فروشندهٔ عبدِ خریداری‌شده واقع می‌شود، معصوم(ع) قول فردی را حجت قرار می‌دهد که همراه با بینه باشد و این امتیاز

۳۰. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۷۱/۱۸، ۷۲.

۳۱. انصاری، المکاسب، ۳۶۲/۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۶۶.

۳۲. اراکی، کتاب البیع، ۳۰۷/۱.

برای ورثهٔ متوفا قرار داده می‌شود که بتوانند خرید عبد و آزادسازی وی و به‌جاآوردن حج را کـه عبـد مـأذون ازسوی پدر ایشان واقع ساخته است، اجازه کنند.[۳۳]

اختیاری که معصوم به ورثهٔ متوفا می‌دهد و ایشان را مخیر میان اجازه و رد قرار می‌کند، روایـت فـوق را در نگاه بعضی از فقیهان، دلیلی مبنی‌بر صحت معاملات فضولی قرار داده است؛ زیـرا اعمـال عبـد مـأذون پس از فوت صاحب اموال واقع شده و عمل عبد، فضولی در اموال ورثه بوده است.[۳٤]

گرچه وجود موسی‌بن‌اشیم که در کتب رجالی مذموم واقع شده است، اعتماد بـه ایـن روایـت را دچـار خدشه می‌کند؛[۳۵] اما درهرصورت و بر فرض چشم‌پوشی از ایراد سـند و قبـول دلالـت روایـت بـر صـحت معامله فضولی، نمی‌توان اطلاقی از این روایت برداشت کرد و آن را به‌عنوان دلیلی بر صحت هر معاملـه‌ای که از آن با عنوان معامله فضولی یاد می‌شود، استفاده کرد؛ زیرا تصرف ازسوی عبدی واقع شده است کـه از طرف مورّث امین شمرده شده و با حُسن‌نیت اقدام به معامله بر اموالی کرده که تحـت یـد امـانی وی بـوده است؛ بنابراین، همچون روایات دیگر، وجود ویژگی امانت همراه با حُسن‌نیت بـه چشـم می‌خـورد کـه بـه عنوان قید در این روایت بیان شده است و البته تنها دلالت دارد بر صحت عقد فضولی در شکل خاص خود که وجود همین قید است.

د. روایت محمدبن‌قیس: حسنهٔ محمدبن‌قیس داستانی را حکایت می‌کند که فرزند سـید، بـدون اذن پدر خود، کنیز وی را می‌فروشد و در پایان ماجرا، پدر معاملهٔ فرزند خود را اجازه می‌کند.[۳٦]

بعضی فقیهان از اجازهٔ پدر در این روایت به‌عنوان دلیلی بر صحت معاملات فضـولی یـاد می‌کننـد،[۳۷] البته ایراداتی راجع به این روایت وجود دارد؛ مثلاً اجازهٔ پدر پس از رد معامله صورت گرفته است و فقیهـان بر این مطلب اجماع دارند که اجازهٔ پس از رد، ممکن نیست.[۳۸] ایراد دیگر این‌گونه بیان می‌شود که وجهـی شرعی در حبس فرزند سید و کنیز و فرزند کنیز وجود ندارد، درحالی‌کـه شـاهد ایـن رویـدادها در روایـت هستیم و در آخر این‌گونه بیان شده است: تعلـیم حیلـه در زمـان قضـاوت جـایز نیسـت؛ چگونـه معصـوم درحالی‌که در منصب قضا بوده است، به تعلیم حیله به یکی از طرفین پرداخته است؟ لذا روایت در محتـوا

۳۳. کلینی، الکافی، ۶۲/۷ و ۶۳.

۳٤. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۷؛ بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۵/۲؛ انصاری، المکاسب، ۳۶۱/۳.

۳۵. مجلسی، مرآة العقول،۱۰۱/۲۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۶۵؛ خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۷؛ بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۶/۲.

۳٦. کلینی، الکافی، ۲۱۱/۵.

۳۷. خوانساری، جامع المدارک، ۸۵/۳.

۳۸. روحانی، منهاج الفقاهة، ۲۰/۴.

با ایرادات اساسی دست‌وپنجه نرم می‌کند.[۳۹]

البته فقیهانی که روایت را دلیلی بر صحت معاملات فضولی می‌دانند، به هریک از این ایـرادات پاسـخ داده‌اند: در پاسخ به ایراد اول این‌گونه بیان می‌شود که مخاصمهٔ سید، دلالتی بر رد معامله ندارد[٤٠] و در برابر ایراد دوم نیز بیان می‌شود: حبس فروشنده به‌سبب جبران خسارت صورت گرفته و حبس کنیز و فرزندش نیز برای دریافت قیمت آن‌ها بوده است[٤١] و در پایان، این‌گونه بیان می‌شود که اگر قاضـی علـم بـه واقـع داشـته باشد، اشکالی ندارد که حیله را به صاحب حق بیاموزد[٤٢] و حتی تعلیم حیله در فرضی که قاضـی علـم بـه واقع نداشته باشد نیز جایز است.[٤٣]

بنابر فرض دلالت روایت بر صحت معامله فضولی، نکتهٔ مهم در ایـن روایـت، وجـود رابطـهٔ نسـبی و الفت میان اصیل(سید) و فضولی(پسر) است که به‌عنوان قید صحت معامله فضـولی در ایـن روایـت بـدان تأکید شده است. بنابراین، این روایت، تنها دلالت بر صحت معاملاتی دارد که رابطهٔ نسبی در میان باشد و اطلاق‌گیری از آن نادرست است.

ه. روایت عروه: عروه نقل می‌کند: «هنگامی که بازار سیار برقرار شد، پیامبر(ص) دیناری به من دادند و فرمودند: «با این یک دینار، گوسفندی خریداری کن»، اما من با آن یک دینار، دو گوسفند خریدم. یکی از آن دو گوسفند را به قیمت یک دینار به مردی فروختم. سپس به نزد پیـامبر بازگشـتم، درحالی‌کـه عـلاوه بـر گوسفند یک دینار نیز داشتم، این دو را به ایشان دادم، اما ایشان یک دینار را به من باز گرداندنـد و فرمودنـد: «خداوند به معاملاتت برکت دهد.»»[٤٤]

روایت از دو جهت ضعف دارد: یکی آنکه مجرای آن اهل‌سنت هستند و دیگر آنکه، توثیقی برای عـروه بیان نشده است.[٤٥] شهرت روایی که بعضی از علما بدان استناد می‌کنند[٤٦] نیز علاوه بر عدم‌استناد مشهور به این روایت،[٤٧] درصورت عدم‌استناد قدمای اصحاب، رهگشا نخواهد بود.[٤٨]

---

۳۹. بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۰۷/۲.
٤٠. اراکی، کتاب البیع، ۲۹۷/۱؛ خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۲.
٤١. نائینی، منیة الطالب، ۲۱۶/۱.
٤٢. نائینی، منیة الطالب، ۲۱۶/۱۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۵۹.
٤٣. روحانی، منهاج الفقاهة، ۱۸/۴.
٤٤. نوری، مستدرک الوسائل، ۲۴۵/۱۳.
٤٥. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: کتاب البیع،۲۵۴.
٤٦. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۷۷/۲۲؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: کتاب البیع، ۲۵۵؛ بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۰۳/۲.
٤٧. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۰.
٤٨. روحانی، منهاج الفقاهة، ۱۴/۴.

بااین‌وجود، نظرات فقیهان در استناد به این روایت متفاوت است؛ گاه، عمل فضولی را در خریدوفروش[۴۹] و گاه، منحصر در فروش می‌دانند.[۵۰] در مقابل، جمعی دلالت روایت بر تصرف فضولی را ثابت نمی‌دانند و عمل عروه را در چهارچوب وکالت[۵۱] و علم وی به رضایت نبی[۵۲] یا صدق معاطات بر معاملهٔ عروه[۵۳] قرار می‌دهند.[۵۴]

اگر روایت درصدد بیان صحت عقد فضولی باشد، باید به این نکته توجه داشت که صحت در این روایت، مقید به ویژگی خاصی است که در ابتدا، فضولی ازسوی اصیل، وکیل در انجام کاری می‌شود، اما در ادامه، از محدودهٔ اختیارات خود پا فراتر نهاده است؛ لذا روایت، تنها در این حالت، تصرف فضولی را صحیح می‌داند و اطلاقی در روایت راجع به شخصیت فضولی وجود ندارد.

و. روایت عبدالرحمن: راوی می‌گوید: «از امام صادق(ع) دربارهٔ دلّالی که در قِبال دریافت اجرت برای مالک خرید می‌کند سؤال پرسیدم؛ از ایشان پرسیدم به چنین شخصی پول داده می‌شود و بر وی شرط می‌شود زمانی که کالا را خریدی به نزد من خواهی آمد، آنچه را که پسندیدم قبول می‌کنم و آنچه را که نپسندیدم قبول نخواهم کرد.» راوی ادامه می‌دهد: «دلال می‌رود و با کالا باز می‌گردد و به من می‌گوید: آنچه از این کالا می‌خواهی بردار و آنچه نمی‌خواهی واگذار، امام صادق(ع) می‌فرمایند: اشکالی ندارد، این عمل صحیح است.»[۵۵]

در تفسیر این روایتِ مرسل[۵۶] سه احتمال بیان می‌شود: ۱. خرید سمسار بر ذمهٔ خویش و به‌صورت اقراض ثمن از مالک بوده است که در این صورت، دلالتی بر صحت عمل فضولی ندارد؛ ۲. خرید، به صورت نمایندگی ازسوی مالک صورت گرفته است که همچون تفسیر قبل، در مقام اثبات یا رد عمل فضولی نیست؛[۵۷] ۳. خرید دلال به‌صورت معامله فضولی واقع شده است.

اگر روایت، شاهدی بر صحت عمل فضولی باشد، همچون دیگر روایات، مقید به شخصیت خاص فضولی شده است و برخلاف آرای مشهور فقها، اطلاق ندارد. در این روایت، فردی که امینِ اصیل بوده

۴۹. خوانساری، جامع المدارک، ۸۳/۳.
۵۰. نائینی، منیة الطالب، ۲۱۳/۱؛ روحانی، فقه الصادق، ۹۲/۳؛ خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۰.
۵۱. نائینی، منیة الطالب، ۲۱۴/۱؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۱۴/۴؛ اراکی، کتاب البیع، ۲۹۶/۱.
۵۲. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۱۵۸/۸.
۵۳. جملات تصدیقیهٔ نبی بر عروة، دلیل بر آلت‌نبودن عروة است (نائینی، منیة الطالب، ۲۱۴/۱).
۵۴. انصاری، المکاسب، ۲۵۳/۳.
۵۵. طوسی، تهذیب الأحکام، ۵۶/۷.
۵۶. مجلسی، مرآة العقول، ۲۱۳/۱۹.
۵۷. خوانساری، جامع المدارک، ۸۶/۳؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۲۹/۴؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۶۷.

است با گذر از محدودهٔ اختیارات خود، نسبت به اموال اصیل، معاملهٔ فضولی کرده است.

جمع‌بندی روایات: اگرچه فقیهان از روایات صحت به‌عنوان دلایل صحت عقد فضولی بهره برده‌انـد، اما رویهٔ ایشان مبنی‌بر اطلاق راجع به شخصیت فضولی به‌هیچ‌وجه مطابق این روایات نیسـت. در تمـامی این روایات، راجع به شخصیت فضولی تأکید شده و با بیانی رسا، صحت عمل فضولی مقید به ویژگی‌های خاصی شده است که نشئت‌گرفته از شخصیت فضولی است. براین‌اساس، سـه قیـدی کـه تـاکنون صـحت عمل فضولی منوط به آن‌ها شده است، عبارت‌اند از: الفت میان فضولی و اصیل، امین‌بودن فضولی ازسوی اصیل و وجود کالا نزد فضولی که از قصد اصیل مبنی‌بر فروش آن آگاه است.

۲. ۲. قول به بطلان

بعضی از فقیهان، با استناد به روایات و اجماع، عقود فضولی را باطل می‌دانند. برای بررسی زوایای این دیدگاه، روایت و اجماع را نقد می‌کنیم.

۲. ۲. ۱. روایات

موافقان صحت عقد فضولی، اطلاق را در روایات صحت جاری می‌داننـد و بـرای رهـایی از تعـارض میان اطلاق این روایات با اطلاق روایات بطلان، به تفسیر روایات بطلان روی می‌آورند و هریک از آن‌ها را مقید به حالتی خاص می‌کنند. برای مثال، گاهی نهی در این روایات را به‌معنای عدم‌لزوم تعبیر می‌کنند[٥٨] یا اینکه تفسیر به بطلان فروش کالای شخصی[٥٩] توسط فضولی به‌نفع خود می‌کنند[٦٠] یا مقید به فـروش عـین شخصی و عدم‌قدرت بر تسلیم می‌کنند[٦١] یا عدم‌حضور فیزیکی کالا[٦٢] و در انتها، این‌گونه بیان می‌کنند که نهی در این روایات، به مطلق بیع تعلق نگرفته است که اگر این‌گونه بود، معامله باطل می‌شد.[٦٣]

آری! در روایات بطلان، اطلاق جاری نیست؛ اما تقیید این روایات به حالات و ویژگی‌هـای خـاص و تأکید بر وجود اطلاق در روایات صحت هم صحیح نخواهد بود. روایاتی که دلالـت بـر صـحت فضـولی دارند به بیان ویژگی‌هایی می‌پردازند که صحت و نفوذ عقود فضولی مقید به آن‌هاست، درحالی‌که سعی در مقیدسازی روایات بطلان به ویژگی‌هایی دیگـر و بـدون توجـه بـه قیـدهای بیان‌شـده در روایـات صـحت،

---

٥٨. فاضل مقداد، کنز العرفان، ۳۴/۲.

٥٩. در مقابل کلی

٦٠. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۷۶.

٦١. روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۴/۴؛ خوانساری، جامع المدارک، ۸۸/۳؛ خوانساری، الحاشیة الثانیة علی المکاسب، ۲۱۲؛ آل کاشف‌الغطاء، منهـل الغمـام، ۶۱/۱؛ انصاری، المکاسب، ۳۶۷/۳.

٦٢. حکیم، مصباح المنهاج، ۲۱۷.

٦٣. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۸.

ناممکن است؛ برای روشن‌تر شدن موضوع شایسته است نگاهی به روایات بطلان داشته باشیم.

أ. روایت حکیم‌بن‌حزام: راوی می‌گوید: «به پیامبر(ص) عرض کردم: ای پیامبر خدا، اگر فردی از من تقاضای خریدوفروش بر کالایی را کند که نزد من نیست، آیا در این شرایط اجازهٔ معامله دارم؟ رسول خدا فرمودند: چیزی که نزد تو نیست را نفروش.»[٦٤]

روایت از دو جهت درخورِ اعتماد نیست: اول، از طریق کتب عامه بیان شده است؛[٦٥] دوم، سند آن منقطع است.[٦٦] اما فقها با استناد به دیگر روایاتِ مشابه این روایت که از طریق امامیه نقل شده‌اند، کوشیده اند بطلان عقد فضولی را اثبات کنند.[٦٧]

اگر اطلاق در هر دودسته روایات بطلان و صحت جاری باشد، تعارض[٦٨] میان آن‌ها شکل می‌گیرد؛[٦٩] فقها، این تعارض را به دو صورت حل‌شدنی دانسته‌اند: ۱. با استناد به قوّت سند، روایات صحت ترجیح داده شوند؛[٧٠] ۲. روایات بطلان، مقید به ویژگی‌های خاص شوند.[٧١]

در حقیقت، تقیید روایات بطلان، بدون دلیل و تنها برخاسته از کنش‌های ذهنی فقها، در مقام دفاع از صحت عقد فضولی است که در آن به شخصیت فضولی هیچ توجهی نمی‌شود؛ براین‌اساس، این روایت را می‌توان مقید به عدم‌وجود هریک از قیدهایی دانست که در روایات صحت بدان‌ها تأکید شده است.

ب. صحیح محمدبن‌مسلم: شخصی از امام محمدباقر(ع) دربارهٔ تکه زمینی سؤال می‌کند که در دهانهٔ رود نیل قرار دارد و مردی آن را از افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند و ادعا می‌کنند صاحب آن زمین هستند خریداری می‌کند. مردم اهالی استان[٧٢] ادعا می‌کنند که زمین به آن‌ها تعلق دارد. امام باقر(ع) می‌فرمایند: «آن زمین را، جز با رضایت اهالی آن نخر.»[٧٣]

اگرچه نهی از خرید در این صحیحه به‌عنوان دلیلی بر بطلان معاملات فضولی ذکر می‌شود،[٧٤] اما

---

٦٤. ابن‌حنبل، مسند، ۲۸/۲۴.

٦٥. سند، فقه المصارف، ۳۰۲.

٦٦. ابن‌حنبل، مسند، ۲۸/۲۴.

٦٧. روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۳/۴.

٦٨. بر فرض پذیرش دلالت روایات ناهی بر فضولی و وجود اطلاق در آن‌ها، این اطلاق در ادلهٔ مصحح وجود ندارد؛ چراکه دلالت این روایات، تنها حالت خاص را شامل می‌شود.

٦٩. نائینی، منیة الطالب، ۲۲۱/۱ و ۲۲۲.

۷۰. انصاری، المکاسب، ۳۵۲/۳.

۷۱. این تفاسیر، در ابتدای گفتار بیان شدند.

۷۲. قریه‌ای در عراق بوده است. فاضل لنکرانی، درس مکاسب، جلسهٔ نهم، بیع فضولی.

۷۳. طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۴۹/۷.

۷٤. مجلسی، ملاذ الأخبار، ۲۴۲/۱۱.

موافقان در تقییدزدن این روایت نیز همچون دیگر روایات بطلان، بیکار ننشسته و الحاق اجـازه را بـه‌معنای رضایت مالک تعبیر کرده[۷۵] یا این‌گونه تفسیر کرده‌اند که نهی از خرید، تلازمی با نفی آثار بیع پس از وقـوع اجازه ندارد.[۷٦] بنابراین، روایت، دلیلی بر بطلان عقد فضولی نخواهد بود.[۷۷]

ایشان به این نکته توجه نداشته‌اند که نهـی از خریـد، منحصـر در دو قیـد اسـت: ۱. فروشـنده، قصـد تصاحب ثمن را دارد؛ ۲. نسبت و الفتی میان فضولی و اصیل وجود ندارد. این قیدها، بـه‌مراتـب ارجـح بـه قیدهایی است که فقیهان بیان می‌کنند؛ تقیید ایشان، بدون دلیل و تنها برای اثبات صحت عقد فضـولی، بـه صورت مطلق است، اما تقییدی که ما به بیان آن پرداختیم با قیدهایی که در روایات صحت بیـان می‌شـوند همراهی دارد و در پی اثبات مدعایی هستند که آن، چیزی نیست جز تـأثیر شخصـیت فضـولی در صـحت معاملات فضولی.

ب. روایت محمدبن‌قاسم: راوی می‌گوید: «از امام موسی کاظم(ع) پرسیدم: مردی قطعـه زمینـی از اراضی طایفهٔ عباسیان را از زنی که از طایفهٔ ایشان بوده است خریداری کرده و با آن زن، قـراردادی نوشـته و در آن قید کرده که پول را به او تحویل داده است، درحالی‌که هنوز پولی تحویل نداده است؛ آیا پـول را بـه او تحویل دهد؟ راوی می‌گوید: امام موسی(ع) به من فرمودند: «به‌هـیچ‌وجـه ایـن کـار را نکنـد، زیـرا آن زن چیزی را فروخته که مالک آن نبوده است.»[۷۸]

منع شدید امام، دستاویز بعضی از فقها برای حکم به بطلان عقود فضولی شده اسـت. موافقـان نیـز بـا واردکردن قید بر این روایات، آن‌هـا را تفسـیر می‌کننـد؛ مـثلاً دلیـل نهـی امـام، فـروش مـال بـدون قصـد بازپرداخت ثمن به مالک آن ذکر می‌شود[۷۹] یا مراد از نهی امـام، منـع از پرداخـت ثمـن بـه فضـولی تعبیـر می‌شود.[۸۰]

این نوع تقیید و تفسیر، بدون دلیل و ناموجه است و تنها تقیید موجه، صرفاً با آگاهی راجع به تقییدهایی خواهد بود که در روایات صحت عقد فضولی بیان شده است. در این روایت، گرچه زن فروشـنده از طایفـهٔ عباسیان است، اما وی به‌دلیل عدم‌الفت با صاحب‌مال، قصد تصاحب ثمن معامله را دارد. امام(ع) نیـز بـا آگاهی از این شرایط، از این معامله نهی می‌کنند و آن را باطل می‌دانند.

۷۵. حکیم، مصباح المنهاج، ۲۱۸.
۷٦. خمینی، مصطفی، کتاب البیع، ۶۴/۲.
۷۷. نائینی، منیة الطالب، ۲۲۱/۱؛ خوانساری، جامع المدارک، ۸۹/۳.
۷۸. کلینی، الکافی، ۱۳۴/۵ و ۱۳۵.
۷۹. طباطبایی، ریاض المسائل، ۲۲۶/۸.
۸۰. انصاری، المکاسب، ۳۶۹/۳؛ نائینی، منیة الطالب، ۲۲۱/۱؛ خمینی، مصطفی، کتاب البیع، ۶۳/۲.

ج. توقیع صفار: در این روایت، داستان مردی بازگو می‌شود کـه صـاحب دو قطعـه از زمـین وسـیعی است، اما چهار قطعه از آن را می‌فروشد. از امام حسن عسکری(ع) حکم این مسئله سؤال می‌شود، ایشـان در پاسخ می‌فرمایند: «فروش چیزی که مالک آن نیستید جایز نیست، فروشنده باید مالک مـالی باشـد کـه می‌فروشد.»[۸۱]

تفاسیر مختلفی برای این روایت بیان می‌شود: مثلاً نهی در این روایت، مقید به فروش مال غیـر بـه‌نفع خود شده است[۸۲] یا تعبیر به عدم‌الحاق اجازه می‌شود[۸۳] و در انتها، با خـوانش «مـا لا یملـک» بـه‌صـورت مجهول، دلالت روایت، محصور در بطلان اموالی می‌شود که فاقد ملکیت است.[۸۴]

تمام این تفاسیر سعی می‌کنند که اطلاق را در معاملات فضولی جاری کنند و تمـام ایـن معـاملات را تنفیذشدنی بدانند. نهی در این روایت، مقید به فروش مال غیر به‌نفع خود شده است، درحالی‌کـه روایـاتی که عقد فضولی را صحیح می‌دانند، مقید به حفظ منافع اصیل هستند. بنـابراین، نهـی وارد در ایـن روایـت، حمل بر قصد تصاحب اموال دیگری می‌شود و به‌صورت مطلق، دلالتی بر بطلان عقد فضولی ندارد.

با بررسی تمام روایاتی که دربارهٔ عقد فضولی وارد شده‌اند این نتیجه حاصل می‌شود که هـر دو دیـدگاهِ بطلان و صحت معاملات، صحیح نیستند. هر دیدگاه برای اثبات مدعای خود، اطلاق را در روایاتی که بـه آن استناد می‌کند، جاری می‌داند. موافقان، اطلاق را در روایات صحت جاری می‌کنند و روایـات بطـلان را مقید به ویژگی‌های بی‌اساس می‌کنند. عکس ایـن عمـل، توسـط مخالفـان انجـام می‌شـود و اطـلاق را در روایات بطلان، جاری می‌کنند، اما در مقام تفسـیر روایـاتی کـه صـحت عقـد فضـولی را بیـان می‌کننـد وا می‌مانند و توان تقیید آن‌ها را در خود نمی‌بینند.[۸۵] رویکرد صحیح، چیزی ورای این دو دیدگاه است؛ تقییـد در هر دو دسته روایات باید جاری باشد؛ روایاتی که صحت عقد فضولی را بیان می‌کنند مقید به این مـوارد می‌شوند: الفت میان اصیل و فضولی، امین‌بودن فضولی ازسوی اصیل و تعدی از حدود اختیارات یا وجـود کالا نزد فرد همراه با آگاهی از قصد اصیل از فروش کالا. روایات بطلان نیز دلالت بر بطلان عقـد فضـولی در فرض فقدان این قیدها دارند. به‌عبارت‌دیگر، روایات بطلان، مقید به عدم‌وجود قیدهای صحت هستند.

۸۱. کلینی، الکافی، ۴۰۲/۷.

۸۲. طباطبایی، ریاض المسائل، ۲۲۶/۸.

۸۳. انصاری، المکاسب، ۳۶۹/۳ و ۳۷۰؛ حکیم، مصباح المنهاج، ۲۱۷/۱.

۸٤. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۴۱.

۸۵. ظاهراً به همین دلیل است که این دیدگاه طرفداران چندانی ندارد.

۲. ۲. ۲. اجماع

اول. اگرچه بعضی از فقیهان، معاملات فضولی را باطل می‌دانند[۸٦] و جمعی در این خصوص، ادعـای اجماع[۸۷] می‌کنند؛[۸۸] به نظر نمی‌رسد که این اجماع، فراگیر و برای همه پذیرفتنی باشد. در بعضی از کتـب، شاهد آن هستیم که تنها اتفاق فقها بر بطلان معاملات فضولی بیان می‌شود، درحالی‌که مصنف معتقـد بـه صحت است[۸۹] و در مواردی دیگر، فحول فقها، صحت را امـری مسـلّم می‌داننـد[۹۰] و اتفـاق بـر بطـلان را صحیح نمی‌دانند.[۹۱]

در رد اجماع، این‌گونه بیان می‌کنند که در دوران قدیم، امکان دسترسی به آرای تمام فقیهـان باتوجـه‌بـه تک‌نسخه‌بودن، دوری مسافت و دشواری سفر وجود نداشته کـه در عمـل، کسـب ایـن اجمـاع را نـاممکن ساخته است.[۹۲] همچنین استناد هم‌زمان به اجماع و روایات، این شائبه را به ذهنِ مستدل القـا می‌کنـد کـه اجماع فوق، مدرکی و فاقد اعتبار است. وجود چنین شرایطی، صـاحب ریـاض را بـر آن داشـته اسـت کـه اجماع شیخ را این‌گونه تعریف کند: «در حجیت این اجماع همان اندازه بس که، جز شیخ و طرف‌داران وی به آن استناد نکرده‌اند.»[۹۳] براین‌اساس، ادعای اجماع بر بطلان در مقابل نظر مشهور، وجود روایات و سـیرۀ مستمر عقلا مبنی‌بر صحت معاملات فضولی قرار می‌گیرد.[۹٤]

دوم. تسری فضولی: در مباحث قبل، روایاتی را بیـان کـردیم کـه صـحت عقـد فضـولی را مقیـد بـه ویژگی‌های خاصی می‌کردند که نشئت‌گرفته از شخصیت فضولی بود، اما این روایات، قدرت سندی ندارند و همین موضوع سبب روی‌آوردن فقها به روایاتی شده است که در خصوص نکاح و عبـد وارد شـده اسـت. استفاده از روایات قبل، باتوجه‌به موضوع آن‌ها که دربارۀ خریدوفروش بود، به‌آسـانی امکـان‌پـذیر بـود، امـا روایاتی که دربارۀ نکاح و عبد بیان می‌شوند نیازمند دلیلی برای تسری به دیگر عقودند؛ فقیهان، از دو شـیوۀ اولویت و الغای خصوصیت به این مهم می‌پردازند.

---

۸٦. ابن‌ادریس، السرائر، ۲۷۴/۲؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۱۵۸/۸.

۸۷. شیخ، پیش از ادعای اجماع در النهایة قائل به صحت شده است (طوسی، النهایة، ۳۸۵).

۸۸. طوسی، الخلاف، ۱۶۸/۳.

۸۹. شهید اول، غایة المراد، ۳۷/۳؛ انصاری، المکاسب، ۳۴۶/۳؛ روحانی، فقه الصادق، ۳۶۸/۲۲.

۹۰. مفید، المقنعة، ۶۰۶؛ ابن‌حمزه، الوسیلة، ۲۴۹؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۱۹/۲.

۹۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۸۰/۲۲؛ خوئی، مصباح الفقاهة، ۴/۴؛ شهیدی تبریزی، هدایة الطالب، ۲۶۴/۲.

۹۲. خمینی، تحریرات، ۳۶۴/۶.

۹۳. طباطبایی، ریاض المسائل، ۲۲۵/۸.

۹٤. ایوان کیفی، تبصرة الفقهاء، ۳۴۰/۳.

۲. ۳. روایات نکاح

صحت در این روایات، مقید به الفت میان فضولی و اصیل شده است:

أ. از امام محمدباقر(ع) دربارهٔ مردی سؤال می‌شود که مادرش بدون اطلاع او، زنی را بـه ازدواجـش در می‌آورد. معصوم می‌فرمایند: «هم می‌تواند این ازدواج را قبول کند و هم می‌تواند آن را نپذیرد.»[۹۵]

این روایتِ ضعیف،[۹۶] حاوی چند خصوصیت است: اول، مادری بدون اجازه، زنـی را بـه عقـد فرزنـد خود در می‌آورد؛ دوم، از واژهٔ رجل برداشت می‌شود که پسر به سن بلـوغ رسـیده اسـت؛ سـوم، قبـول و رد نکاح به پسر واگذار شده است؛ چهارم، این روایت به‌سبب وجود فردی به نام اسـماعیل سـهل دهقـان کـه مجهول است، روایتی شاذ و استنادنشدنی قلمداد می‌شود.[۹۷]

بـااین‌وجـود، جمعـی از فقیهـان، شـهرت و موافقـت بـا اصـل را دلیـل اسـتفاده از ایـن روایـت ذکـر می‌کنند.[۹۸]اما نکتهٔ مهم مغفول‌مانده در روایت، تقیید صحت نکاح فضولی به الفت میان فضـولی و اصـیل است؛ معصوم(ع)، تنها در همین صورت، معاملهٔ فضولی را تنفیذشدنی دانسته است.

ب. محمدبن‌حسن اشعری روایت می‌کند: یکی از پسرعموهای من به امام جواد(ع) نامه‌ای فرستاد که در آن این‌گونه بیان شده است: مردی، برادرزادهٔ نابالغ خود را به ازدواج دیگری در می‌آورد، اما زمانی که این دختر بالغ می‌شود، به ازدواج تن نمی‌دهد؛ نظر شما دربارهٔ این موضوع چیست؟ امام جـواد بـه خـط خـود مرقوم فرمودند: «دختر، بر این ازدواج اکراه نمی‌شود و اختیار با خود اوست.»[۹۹]

از این روایت مجهول، در دو موضوع مختلف استفاده شده است:[۱۰۰] ۱. در ارتبـاط بـا عـدم‌ولایت تـام عمو و برادر راجع به صغیره است؛[۱۰۱] ۲. در ارتباط با صحت نکاح فضولی.[۱۰۲]

اطلاق در این روایت، همچون دیگر روایات صحت، جریانی ثابت انگاشته شده است، درحالی‌که این روایت نیز همچون دیگر موارد، مقید به شخصیت خاص فضولی شده است. تقیید در این مورد، به‌صـورت الفت میان فضولی و اصیل ظهور کرده که برخاسته از رابطهٔ نسبی این دوست.

ج. راوی می‌گوید: از امام باقر(ع) دربارهٔ پسر و دختر نابالغی سؤال کردم که سرپرستانش، این دو را بـه

---

۹۵. کلینی، الکافی، ۴۰۱/۵و ۴۰۲.

۹۶. مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۲/۲۰.

۹۷. نجاشی، رجال، ۲۹؛ مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۴/۲؛ آبی، کشف الرموز، ۱۲۱/۲؛ حلی، ایضاح الفوائد، ۲۸/۳؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۹۵/۷.

۹۸. انصاری، موسوعة احکام الأطفال، ۵۴۶/۱؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۷۴/۱۱.

۹۹. کلینی، الکافی، ۳۹۴/۵.

۱۰۰. مجلسی، مرآة العقول، ۱۳۰/۲۰.

۱۰۱. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۶۳/۷؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۵۸/۷؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۳۰/۱۵؛ اشتهاردی، مدارک العروة، ۱۲۹/۳۰.

۱۰۲. نجفی، الآراء الفقهیه، ۲۰۲/۵؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: نکاح، ۳۶۷/۱.

ازدواج هم درآورده‌اند. امام(ع) فرمودند: «نکاح صحیح است، البته هرکدام که به سن بلوغ برسد، اختیار فسخ آن را خواهد داشت.»[۱۰۳]

اگر ولیّ شرعی باشد، دختر و پسر حق فسخ ازدواج را نخواهند داشت؛ ازاین‌رو، به‌سبب حق فسخی که در روایت بدان اشاره شده است، فقها، ولایت را در این مورد به ولایت عرفی تعبیر می‌کنند و ولیّ عرفی را به خویشانی که ولایت شرعی ندارند، تعبیر می‌کنند؛[۱۰٤] لذا ازدواجی که ولیّ عرفی شکل دهد، ایجاد نهادی فضولی است.[۱۰۵]

فقیهان در این روایت، اطلاق را نسبت به شخصیت فضولی، همچون دیگر روایات صحت جاری دانسته‌اند؛ درحالی‌که صحت عقد فضولی، مقید به الفت میان فضولی و اصیل شده است که نشئت‌گرفته از رابطۀ نسبی بین این دوست.

خلاصۀ سخن آنکه، صحت عمل فضولی در روایات نکاح همچون دیگر روایات، مقید به شخصیت فضولی و رابطۀ او با اصیل شده است؛ لذا مطلق‌دانستن این روایات و بی‌توجهی به تقییدهایی که وارد شده است، تنها، محقق را به ورطۀ باطل‌گویی خواهد کشاند.

۲. ٤. روایت عبد

روایاتی که تحت این عنوان قرار می‌گیرند، ناظر بر حالتی است که عبد بدون داشتن اذن از سید خود ازدواج می‌کند. عبد گرچه در جان و مال خویش تصرف کرده، اما بااین‌وجود، حق سید بر این موارد ثابت بوده است؛ بنابراین، نفوذ اعمال او نیازمند اجازۀ سید است. برای فهم دقیق، به بررسی روایتی می‌پردازیم: در این روایت، امام باقر(ع) در صحت ازدواج عبد بدون اذن سید خود می‌فرماید: «نافرمانی عبد، تنها نسبت به سید خود بوده و خداوند را نافرمانی نکرده است؛ لذا هر زمان سید اجازه کند، نکاح عبد صحیح خواهد بود.»[۱۰٦]

آیت‌الله بروجردی و ایروانی، درنهایتِ دقت و صحت به این نکته توجه داشته‌اند که روایت، تنها دلیل بر سلطنت غیرتام عبد بر نفس و مال خود، به‌سبب سلطنت مولایش است. به‌عبارتِ‌دیگر، صحت، مقید به این حالت شده است؛ درنتیجه، این روایت فاقد اطلاق است و با فرضی که فضولی، اجنبیِ محض است و

---

۱۰۳. کلینی، الکافی، ۴۰۱/۵.

۱۰٤. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۵۲/۱۵؛ حکیم، مصباح المنهاج، ۵۱۱/۱۴؛ موسوی عاملی، نهایة المرام، ۸۳/۱تا۸۴؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۶۰؛ خمینی، روح‌الله،، کتاب البیع، ۴۳۴.

۱۰۵. موسوی عاملی، نهایة المرام، ۹۰/۱؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۱۲/۱۱.

۱۰٦. ابن‌بابویه، الفقیه، ۵۴۱/۳.

در اموال دیگری تصرف می‌کند، ارتباط[۱۰۷] ندارد.[۱۰۸] بنابراین، تلاش بعضی از فقها در اثبات ظهور روایت دربارهٔ به ازدواج‌درآوردن عبد دیگری، به‌هیچ‌وجه پذیرفته نیست و تنها، تلاشی واهی برای اثبات اطلاق و فرار از تقیید است.[۱۰۹]

فقیهان برای تسری تصرف فضولی از باب نکاح و روایت عبد به دیگر عقود، دو شیوه را انتخاب کرده‌اند که به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

اولویت و الغای خصوصیت: عمل فضولی در عقد نکاح، درعین‌حال که معامله در آن بر بضع صورت می‌گیرد، صحیح دانسته می‌شود، بر همین اساس، در دیگر عقود که اهمیت کمتری نسبت به نکاح دارند، به‌طریق اولیٰ صحیح خواهد بود.[۱۱۰]

الغای خصوصیت، به‌معنای کشف خصوصیات و ادعای عدم‌نقش آن‌ها در حکم است. هر الغایی نیازمند دلیلی خاص، همچون عدم‌وجود خصوصیت در دیگر روایاتی است که موضوعاتی یکسان را بیان می‌کنند؛ لذا دلایل فقیهان بر الغای خصوصیت، هدف و چگونگی عمل ایشان، نیازمند بررسی است:

فقیهان در اینجا از الغای خصوصیت، دو قصد دارند: اول، تسری تصرف فضولی از نکاح و روایت عبد به دیگر عقود؛[۱۱۱] دوم، الغای خصوصیاتی که به‌عنوان قید صحت در عقود فضولی بیان می‌شوند. ماحصل این الغا، جاری‌دانستن اطلاق در عقود فضولی خواهد بود.[۱۱۲]

توجه به خصوصیاتی که در روایات به‌عنوان قیدهای صحت فضولی بیان می‌شوند، پشتیبانی قوی برای صحت الغای اول و دلیلی محکم برای بطلان الغای دوم است. تفاوتی وجود ندارد که روایت فضولی، در باب نکاح باشد یا در خصوص عبد یا در دیگر عقود. در تمام این روایات، شخصیت فضولی به‌عنوان قید صحت در عقود فضولی بیان می‌شود، همین وجه مشترک را می‌توان به‌عنوان دلیل قوی بر عدم‌موضوعیت عقدی خاص و الغای عناوین در عقود فضولی دانست. از طرف دیگر، وجود قیدها در تمامی روایات صحت، دلیل قوی بر این مطلب‌اند که الغای خصوصیت برای اجرای اطلاق صحیح نخواهد بود. به‌عبارتِ دیگر، الغای خصوصیت، تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که یقین به عدم‌دخالت خصوصیت وجود داشته

۱۰۷. در مقابل، آرایی وجود دارد که قید را عبد می‌داند و امکان فضولی بر اساس روایت را محصور در دیگر افعال عبد می‌دانند (طباطبایی قمی، مبانی منهاج، ٥٤٥/۹).

۱۰۸. بروجردی، الرسائل الفقهیه، ۳۴۸/۱؛ ایروانی، دروس تمهیدیة، ۳۱/۲.

۱۰۹. میلانی، کتاب البیع، ۲۹۰/۳.

۱۱۰. میلانی، کتاب البیع، ۲۹۱/۳؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۰۴/۱۱؛ بروجردی، کتاب الإجارة، ۵۲؛ خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۷/۳۳؛ طباطبایی قمی، دراساتنا، ۸۱/۴؛ مکارم شیرازی، کتاب النکاح، ۶۲/۲؛ بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۰۹/۲.

۱۱۱. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع، ۴۳۳؛ بروجردی، کتاب الإجارة، ۵۲.

۱۱۲. کاظمی، مقابس الأنوار، ۱۳۳.

باشد.[۱۱۳] زمانی که صحت تصرفات فضولی در دسته‌ای از عقود، مقید به الفت میان اصیل و فضـولی شـده است، در دسته‌ای مقید به صورتی شده است که فضولی ازسوی اصیل امین شده اما از محـدودۀ اختیـارات خود تعدی کرده است، در دسته‌ای، مقید به وجود کالا نزد فضولی و آگاهی وی از قصد فروش مالک شـده است و در دسته‌ای، مقید به انعقاد معامله ازسوی مالک شده که نیازمند اجازۀ دیگری است. با ایـن شـرایط که صحت عقد فضولی مقید به این قیدها شده است و هیچ روایتی بـه‌صـورت مطلـق، فضـولی را صـحیح نمی‌داند، چگونه الغای خصوصیت ممکن خواهد بود؟ و چگونه فقیهی می‌توانـد خصوصـیت تصـرف در اموال خود را الغا کند؟ [۱۱٤] و فقیهی دیگر، رابطه‌ای نسبی میان ولیّ عرفی با فضولی را بـا اسـتناد بـه عـرف، بی‌اساس قلمداد کند؟[۱۱۵]

شاید توجه به همین نکات بوده که جمعی از فقهای معاصر را بر آن داشـته اسـت کـه صـحت تصـرف فضولی را محصور در معاملاتی بدانند که فضولی، منحصر در ولیّ‌های عرفی، خویشان و یکی‌بودن عاقد و معقودله است.[۱۱٦]

عرف: خصوصیاتی که از آن‌ها به‌عنوان قیدها عقود فضولی یاد کردیم، انحصار در روایات ندارند؛ بلکه سیرۀ عقلا و عرف نیز عمل فضولی را تنها زمانی صحیح می‌دانند که فضولی با اصیل الفت داشته باشـد یـا ازسوی اصیل، امین در کاری شده است اما از حدود اختیارِ خود تجاوز می‌کند یا تصرف در امـوال خـود را نیازمند اجازۀ دیگری یافته باشد.[۱۱۷]

همسو با عرف، سیرۀ عقلا و روایات، حفظ نظام و منافع اشخاص نیز مؤید دیدگاه تقیید فضولی خواهد بود. فروشِ ازسوی فرد نامرتبط با اصیل، سـبب تشـویش در نظـام معـاملات و زنـدگی مسـلمانان اسـت، درحالی‌که این حالت در موارد خاص، به‌سبب ندرت ایشان و ندرت معاملـه ازسـوی ایشـان، تشویشـی را متوجه جامع نخواهد کرد. به‌عبارتِ‌دیگر، در دَوران میان مصلحت سود اصیل و مفسـدۀ تشـویش جامعـه؛ فروش مال توسط غیر، مرجوح و توسط فضولی مرتبط با اصیل، راجح خواهد بود.

نتیجه‌گیری

هر شخصی نمی‌تواند نقش فضولی را ایفا کند؛ بلکه صحت عقـود فضـولی، منـوط بـه حضـور افـراد

۱۱۳. بروجردی، کتاب الإجارة، ۵۵.

۱۱٤. نائینی، منیة الطالب، ۲۱۵/۱.

۱۱۵. خمینی، روح‌الله، کتاب البیع،۱۶۸/۲؛ روحانی، فقه الصادق، ۲۳۹/۳۱.

۱۱٦. بروجردی، الرسائل الفقهیة، ۳۴۷/۱؛ سبحانی تبریزی، رسائل فقهیه، ۳۹۸/۴؛ خمینی، مصطفی، کتاب البیع، ۱۲۰/۲؛ یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۳۶/۱.

۱۱۷. سبحانی تبریزی، رسائل فقهیه، ۴۳۶/۴ ؛خمینی، مصطفی، کتاب البیع، ۱۲۰/۲؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة: البیع، ۲۷۰.

خاصی شده است که نقش فضولی را ایفا می‌کنند. معاملاتی که ازسوی شخصی به غیر از این افـراد انجـام شود، به‌گواه روایات، محکوم به بطلان خواهد بود؛ این افراد عبارت‌اند از: أ. شخصی کـه بـا اصـیل الفـت دارد، این الفت می‌تواند ناشی از رابطهٔ نسبی باشد یا به‌سبب دوستی، میـان آن دو شـکل گرفتـه باشـد؛ ب. شخصی که اصیل او را امین خود دانسـته و وظـایفی را بـه وی محـول کـرده اسـت، امـا او پـا از محـدودهٔ اختیارات خود فراتر نهاده و در امور اصیل، فضولی‌وار عمل کرده است؛ ج. شخصی کـه امـوالی از اصـیل، نزد وی وجود دارد و از قصد اصیل مبنی‌بر فروش آن آگاه اسـت؛ د. شخصـی کـه در امـوال خـود تصـرف می‌کند اما نفوذ این تصرف، منوط به رضایت فردی خواهد بود که حق وی بر این اموال مستولی است.

منابع

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۰ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن‌حمزه، محمدبن‌علی. الوسیلة إلی نیل الفضیلة. قم: مکتبة آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی(ره). ۱٤۰۸ق.

ابن‌حنبل، احمدبن‌محمد. مسند الإمام احمدبن‌حنبل. بی‌جا: الرسالة. ۱٤۲۱ق.

اراکی، محمدعلی. کتاب البیع. قم: اسماعیلیان. ۱۴۱۵ق.

اشتهاردی، علی‌پناه. مدارک العروة. تهران: منظمة الاوقاف و الشؤون الخیریة دار الأسوة. ۱۴۱۷ق.

انصاری، قدرت‌الله. موسوعة احکام الأطفال و أدلتها. قم: مرکز فقهی ائمهٔ اطهار(ع). ۱٤۲۹ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. القضاء و الشهادات. قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الـذکری المئویـة الثانیـة لمـیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری الأمانة العامة. ۱۴۱۵ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. المکاسب المحرمة. قم: گروه پژوهش در کنگـرهٔ جهـانی بزرگداشـت شـیخ اعظـم. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

ایروانی، باقر. دروس تمهیدیة فی‌الفقیه الاستدلالی علی‌المذهب الجعفری. قم: مؤسسة الفقه. چاپ‌دوم، ۱۴۲۷ق.

ایوان کیفی، محمدتقی‌بن‌عبدالرحیم. تبصرة الفقهاء. قم: مجمع ذخائر اسلامی. ۱٤۲۷ق.

آبی، حسن‌بن‌ابیطالب. کشف الرموز فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱٤۰۸ق.

آل کاشف‌الغطاء، عباس‌بن‌حسن. منهل الغمام فی شرح شـرائع الإسـلام. نجـف: مؤسسـة کاشـف الغطـاء العامـة. ۱٤۲٤ق.

آل‌عصفور، حسین‌بن‌محمد. سداد العباد و رشاد العباد. قم: محلاتی. ۱۳۷۹.

بحرالعلوم، محمدبن‌محمدتقی. بلغة الفقیه. تهران: مکتبة الصادق(ع). ۱۳٦۲.

بحرانی، یوسف‌بن‌احمد. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳٦۳.

بروجردی، حسین. الرسائل الفقهیة. قم: طبا. ۱۳۹٤.

بروجردی، حسین. کتاب الإجارة و الغصب و الوصیة. تهران: سرایی. ۱۳۹٤.

شهیدی تبریزی، میرفتاح. هدایة الطالب إلی أسرار المکاسب. تبریز: چاپخانهٔ اطلاعات. چاپ‌اول، ۱۳۷۵ق.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

حکیم، محسن، نهج الفقاهة. قم: بهمن. بی‌تا.

حلی، محمدبن‌حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۳۸۷ق.

خراط‌ها، محمدطه، سیدمصطفی سعادت مصطفوی. «کاشفیت یا ناقلیت اجازهٔ معاملهٔ فضولی در فقه امامیه و قانون مدنی ایران»، مطالعات فقه و اسلامی و مبانی حقوق. ش۵، پاییز و زمستان۹۵، ۲۵تا۳۴.

خمینی، روح‌الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.

خمینی، روح‌الله. کتاب البیع. مقرر: محمدحسن قدیری. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). ۱۳۷٦.

خمینی، مصطفی. تحریرات فی الأصول. بی‌جا: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

خمینی، مصطفی. کتاب البیع. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). ۱۳۷٦.

خوانساری، احمد. جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. تهران: صدوق. ۱۳۵۵.

خوانساری، محمد. الحاشیة الثانیة علی المکاسب. قم: بی‌نا. بی‌تا.

خوئی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. قم: انصاریان. چاپ‌چهارم، ١٤١٧ق.

خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی. ١٤١٨ق.

راوی، هادی غلامرضا، عبدالله امیدی‌فرد. «آثار عقد فضولی در مصاهرت»، فقه و حقوق خانواده. دورهٔ۲۴، ش۷۱، ۱۳۹۸، ۵تا۲۶. https://doi.org/10.30497/flj.2019.71374

روحانی، صادق. فقه الصادق علیه السلام. قم: دار الکتاب مدرسهٔ امام صادق(ع). ۱۴۱۲ق.

روحانی، صادق. منهاج الفقاهة. قم: انوار الهدی. چاپ‌پنجم، ۱۴۲۹ق.

ره‌پیک، سیامک. «اجازهٔ وارث معاملهٔ فضولی در قانون مدنی ایران». دیدگاه‌های حقوق قضایی. ش۵ و ۶، بهار و تابستان۷۶، ۷۱تا۷۸.

سبحانی تبریزی، جعفر. رسائل فقهیه. قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع). ۱۴۲۹ق.

سند، محمد. فقه المصارف و النقود. قم: محبین. ١٤٢٨ق.

شاه ملک‌پور، حسن، رضا دریایی. «تحلیل اثر وضعی معاملات فضولی». فصلنامهٔ تعالی حقوق. س۱۲، ش۳، پاییز۱۴۰۰، ۱۸۲تا۲۰۱. https://doi.org/10.22034/thdad.2021.504713.1513

شهید اول، محمدبن‌مکی. غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. ۱۴۱۳ق.

شیرازی، محمدکاظم. بلغة الطالب. تهران: بوذرجمهری. ۱۳۷۰ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. بیروت: دار إحیاء التراث العربی. چاپ‌هفتم، بی‌تا.

طباطبایی قمی، تقی. دراساتنا من الفقه الجعفری. قم: خیام. ۱۴۰۰ق.

طباطبایی قمی، تقی. مبانی منهاج الصالحین. قم: قلم الشرق. ١٤٢٦ق.

طباطبایی یزدی، محمدکاظم. حاشیةالمکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ۱۴۲۱ق.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد. ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

طباطبائی حکیم، محمدسعید. مصباح المنهاج: التجارة. نجف: مؤسسة الحکمة الثقافة الإسلامیة. ۱۴۲۸ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دار الکتاب العربی. ١٤٠٠ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیه. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. قواعد الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ١٤١٣ق.

علی‌نژادی، محسن، زهرا علی‌نژادی. «توارث اجازه در معامله فضولی». قانون یار. دورهٔ۲، ش۷، پاییز۹۷.

فاضل لنکرانی، درس مکاسب، جلسهٔ نهم، بیع فضولی. https://darsgoftar.net/mbook/25/851

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله. کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مرتضوی. ۱۳۷۳.

فاضل هندی، محمدبن‌حسن. کشف اللثام عن قواعد الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ١٤١٦ق.

قزوینی، علی‌بن‌اسماعیل. ینابیع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ١٤٢٤ق.

کاظمی، اسدالله‌بن‌اسماعیل. مقابس الأنوار. قم: آل‌البیت(ع). بی‌تا.

کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. قم: دار الحدیث. چاپ‌اول، ١٤٢٩ق.

لولو، سیده مهناز. «مبانی و چگونگی جبران خسارات وارده به خریدار در معاملهٔ فضولی با مطالعهٔ تطبیقی در حقوق انگلستان»، حجت مبین، مطالعات حقوقی. دورهٔ۹، زمستان۹۶، ۲۲۹تا۲۴۲.

مامقانی، عبدالله. تنقیح المقال فی علم الرجال. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

مامقانی، محمدحسن‌بن‌عبدالله. غایة الآمال. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۱۶ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌دوم، ۱۴۰۴ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی(ره). ۱۴۰۶ق.

محقق داماد، سیدمصطفی. «وضعیت حقوقی معاملهٔ فضولی مسبوق به منع»، تحقیقات حقوقی. دورهٔ۱۸، ش۶۹، اردیبهشت۹۴، ۲۳تا ۳۳.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر. ۱۴۱۴ق.

مفید، محمدبن‌محمد. المقنعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ١٤١٠ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة فی أحکام العترة الطاهرة: النکاح. قم: دار النشر الإمام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع). ۱۳۹۰.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة: البیع. قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع). ١٤٢٥ق.

مکارم شیرازی، ناصر. کتاب النکاح. قم: مدرسهٔ امام علی(ع). چاپ‌اول، ۱۴۲۴ق.

منتظری، حسینعلی. کتاب الزکاة. قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة. ١٤٠٩ق.

موسوی عاملی، محمدبن‌علی. نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۱۳ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن. رسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳۸۵.

میلانی، محمدهادی. کتاب البیع. قم: مرکز الحقائق الإسلامیة. ١٤٢٩ق.

نائینی، محمدحسین. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب. تهران: المکتبة المحمدیة. ۱۳۷۳.

نجاشی، احمدبن‌علی. رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشیعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۷ق.

نجفی، هادی. الآراء الفقهیه. اصفهان: مهر قائم. ۱۳۸۷.

نوری، حسین‌بن‌محمدتقی. مستدرک الوسائل. بیروت: آل‌البیت(ع). ۱۴۰۸ق.

Transliterated Bibliography

Ābī, Ḥasan ibn Abī Ṭālib. *Kashf al-Rumūz fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfiʿ*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1988/1408.

Āl ʻAṣfūr, Ḥusayn ibn Muḥammad. Sadād al-ʻAbād wa Rashād al-ʻUbād. Qum: Maḥalātī. 2001/1379.

Āl Kāshif al-Ghiṭāʾ, ʻAbbās ibn Ḥasan. *Minhal al-Ghamām fī Sharḥ Sharāʾiʿal-*

Islām. Najaf: Mūʾassisa Kāshif al-Ghiṭāʾ al-ʿĀmah. 2003/1424.

ʿAlīnizhād, Muḥsin, Zahrā ʿAlīnizhād. “Tawāruth Ijāzah dar Muʿāmalah-yi Fużūlī”. *Qānūn Yār*. Durih-yi 2, no. 7, autumn 2019/1397.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawāʾid al-Aḥkām*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī1. 993/1413.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahāʾ*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1994/1414.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Taḥrīr al-Aḥkām al-Sharʿīyah ‘alā Maẕhab al-Imāmīya*. Mūʾassisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Makāsib al-Muḥarramah*. Qum: Gurūh-i Pazhūhish dar Kungirah-yi Jahānī Buzurgdāsht Shaykh Aʿẓam. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. al-Qaḍāʾ *wa al-Shah*ādāt. Qum: al-Muʾtamar al-ʿĀlamī bi Munāsibat al-Dhikhrī al-Miʾ*aw*īyah al-Thāniyat li-Milād al-Shaykh al-Aʿẓam al-Anṣārī al-Amānah al-ʿĀmah. 1995/1415.

Anṣārī, Qudrat Allāḥ. *Mawsūʿat Aḥkām al-Aṭfāl wa Adillatihā*. Qum: Markaz-i Fiqhī Aʾ*imah A*ṭhār(AS). 2008/1429.

Arākī, Muḥammad ʿAlī. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Qum: Ismā‘īlīyān, 1995/1415.

Baḥr al-‘Ulūm, Muḥammad ibn Muḥammad Taqī. *Bulghat al-Faqīh*. Tehran: Maktab al-Ṣādiq(AS). 1984/1362.

Baḥrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *Ḥadāʾiq al-Nāḍira fī Aḥkām al-ʿItra Ṭāḥira*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1985/1363.

Burūjirdī, Ḥusayn. *al-Rasāʾil al-Fiqhīya*. Qum: Ṭabā. 2016/1394.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Kitāb al-Ijārah wa al-Ghaṣb wa al-Waṣīya*. Tehran: Sarāyī, 2016/1394.

Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām ʿan Qawāʾid al-Aḥkām*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1995/1416.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ʿAbd Allāh. *Kanz al-ʿIrfān fī Fiqh al-Qurān*. Tehran:

Murtażawī. 1995/1373.

Fāżil Lankarānī, *Dars-i Makāsib,* Jalasih-yi Nuhum, Bayʿ Fużūlī.

Ḥakīm, Muḥsin. *Nahj al-Faqāha*. Qum: Bahman. s.d.

Ḥillī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īḍāḥ Fawāʾid fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawāʿid*. Qum: Ismā'īlīyān. 1967/1387.

Ḥurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafṣīl Wasāʾil al-Shī'a ilā Taḥṣīl Masāʾil al-Sharī'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ibn Ḥamzih, Muḥammad ibn ʿAlī. *al-Wasīlah ilā Niyl al-Faḍīlah*. Qum: Maktaba Āyat Allāh al-ʿUẓmā al-Marʿashī al-Najafī. 1988/1408.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn 'Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum. 1993/1413.

Ibn Ḥanbal, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Musnad al-Imām Aḥmad ibn Ḥanbal*. s.l. al-Risālah. 2000/1421.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarāʾir al- Ḥāwī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1990/1410.

Īrawānī, Bāqir. *Durus Tamhīdīyah fī al-Fiqh al-Istidlālī ʿalā al-Maẕhab al-Ja'farī*. Qum: Mūʾassisa al-Fiqh. Chāp-i Duwwum, 2006/1427.

Ishtihārdī, ʿAlī Panāh. *Madārik al-ʿUrwa*. Tehran: Munaẓamah al-Awqāf wa al-Shuʾūn al-Khīyrīya Dār al-Uswah. 1996/1417.

Īwān Kiyfī, Muḥammad Taqī ibn ʿAbd al-Raḥīm. *Tabṣirat al-Fuqahāʾ*. Qum: Majm' al-Dhakhāʾir al-Islāmī. 2006/1427.

Kāẓimī, Asad Allah ibn Ismā'īl. *Maqābis al-Anwār*. Qum: Āl al-Bayt(AS). s.d.

Kharāṭhā, Muḥammad Ṭhā, Sayyid Muṣṭafā Saʿādat Muṣṭafāvī. "Kāshifīyat yā Nāqīyat Muʿāmalah-yi Fużūlī dar Fiqh Imāmīyah va Qānūn Madanī Irān", *Muṭāli'āt-i Fiqh Islāmī va Mabānī Ḥuqūq*. no. 5, autumn and winter 2017/1395, 25-34.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Mausūʿat al-Imām al-Khūʾī*. Qum: Mūʾassisa Iḥyāʾ Āṯār al-Imām al-Khūʾī. 1997/1418.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. Qum: Anṣārīyān. Chāp-i Chāhārum, 1996/1417.

Khumaynī, Muṣṭafā. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām Khumaynī. 1998/1376.

Khumaynī, Muṣṭafā. *Taḥrīrāt fī al-Uṣūl*. s.l. Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām Khumaynī. Chāp-i Awwal. 1997/1418.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Muqarr Muḥammad Ḥasan Qadīrī. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām Khumaynī. 1998/1376.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām Khumaynī. Chāp-i Awwal, 2000/1421.

Khuwānsārī, Aḥmad. *Jāmiʿ al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfiʿ*. Tehran: Ṣadūq. 1977/1355.

Khuwānsārī, Muḥammad. *al-Ḥāshīya al-Thāniya ʻalā al-Makāsib*. Qum: s.n. s.d.

Kulīnī, Muḥammad ibn Yaʿqūb. *al-Kāfī*. Qum: Dār al-Ḥadīth. Chāp-i Awwal, 2008/1429.

Luʾ Luʾ, Sayyidah Mahnāz. "Mabānī va Chigūnigī Jubrān-i Khisārat Vāridih bi Kharīdār dar Muʿāmalah-yi Fużūlī bā Muṭāliʻih -yi Taṭbīqī dar Ḥuqūq-i Ingilistān", *Ḥujat-i Mubīn, Muṭāliʻāt Ḥuqūqī*. Durih-yi 9, winter 2018/1396, 229-242.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Malādh al-Akhyār fī Fahm Tahdhīb al-Akhbār*. Kitābkhānah-yi ʿUmumī Ḥażrat Āyat Allāh al-Marʻashī Najafī, 1986/1406.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Marʾāt al-ʿUṣūl fī Sharḥ Akhbār Al al-Rasūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duwwum, 1984/1404.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Faqāhah fī Aḥkām al-ʿItra al-Ṭāhira: al-Nikāḥ*. Qum: Dār al-Nashr al-Imām ʿAlī ibn Abī Ṭālib (AS). 2012/1390.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Faqāhah: al-Bayʿ*. Qum: Madrisah-yi Imām ʿAlī ibn Abī Ṭālib (AS). 2004/1425.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Kitāb-i al-Nikāḥ*. Qum: Madrisah-yi ImāmʿAlī(AS). Chāp-i

Awwal, 2003/1424.

Māmaqānī, ‘Abd Allah. *Tanqīḥ al-Maqāl fī ‘Ilm al-Rijāl*. s.l. s.n. s.d.

Māmaqānī, Muḥammad Ḥasan ibn ‘Abd Allah. *Ghāya al-Āmāl*. Qum: Majm‘ al-Dhakhāʾir al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1898/1316.

Mīlānī, Muḥammad Hādī. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Qum: Markaz al-Ḥaqāʾ*iq* al-Islāmīyya. 2008/1429.

Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Rasāʾil*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 2007/1385.

Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Muqniʿa*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1990/1410.

Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. “Vżʿīyat Ḥuqūqī Muʿāmalah-yi Fużūlī Masbūq bi Manʿ”. *Taḥqīqāt Ḥuqūqī*. Durih-yi 18, no. 69, Urdībihisht 2016/1394, 23-33.

Muntaẓirī, Ḥusayn ʿAlī. *Kitāb al-Zakāt*. Qum: al-Markaz al-ʿĀlamī li-l-Dirāsāt al-Islāmīyya. 1989/1409.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma‘ al-Fāʾida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-ʿArūs min Jawāhir al-Qāmūs*. Beirut: Dār al-Fikr. 1993/1414.

Mūsawī ‘Āmilī, Muḥammad ibn ʿAlī. *Nihāya al-Marām fī Sharḥ Mukhtaṣar Sharāʾiʿ al-Islām*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1993/1413.

Nāʾīnī, Muḥammad Ḥusayn. *Munya al-Ṭālib fī Ḥāshīya al-Makāsib*. Tehran: al-Maktaba al-Muḥammadīya. 1995/1373

Najafī, Hādī. *al-Ārāʾ al-Fiqhīyah*. Isfahān: Mihr Qāʾim. 2009/1387.

Najāshī, Aḥmad ibn ʿAlī. *Rijāl Najāshī: Fihrist Asmāʾ Muṣannifī al-Shī‘a*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasāʾil*. Beirut: Āl al-Bayt(AS). 1988/1408.

Qazwīnī, ʿAlī Ismā‘īl. *Yanābīʿ al-Aḥkām fī Maʿrifa al-Ḥalāl wa al-Ḥarām.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 2003/1424.

Rahpīg, Sīyāmak. "Ijāzah Wārirh Muʿāmalah-yi Fużūlī dar Qānūn-i Madanī Irān". *Dīdgāh-hā-yi Ḥuqūq Qaḍāyī*. no. 5-6, spring and summer 1998/1376, 71-78.

Rāvī, Hādī Ghulām Riżā, ʿAbd Allāh Umīdīfard. "Āṯār-i ʿAqd Fużūlī dar Muṣāhirat", Fiqh va Ḥuqūq Khānivādih. Durih-yi 24, no 71, 2020/1398, 5-26.

Rūḥānī, Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq(AS).* Qum: Dār al-Kitāb Madrisah-yi Imām Ṣādiq (AS). 1992/1412.

Rūḥānī, Ṣādiq. *Minhāj al-Faqāha.* Qum: Anvār al-Hudā. Chāp-i Panjum, 2008/1429.

Ṣāḥib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāʾiʿ al-Islām*. Beirut: Dār Iḥyāʾal-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Haftum, s.d.

Sanad, Muḥammad. *Fiqh al-Maṣārif wa al-Nuqūd*. Qum: Muḥibīn. 2007/1428.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharāʾiʿ al-Islām.* Qum: Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. 1993/1413.

Shahīdī Tabrīzī, Mīr Fattāḥ. *Hidāya al-Ṭālib ilā Asrār al-Makāsib.* Tabrīz: Chāpkhānih-yi Iṭilā‘āt. Chāp-i Awwal, 1956/1375.

Shāhmalikpūr, Ḥasan, Riḍā Daryāyī. "Tahlīl-i Aṯar Važʿī Muʿāmalāt-i Fużūlī". *Faṣlnāmah -yi Taʿālī Ḥuqūq*. yr. 12, no. 3, autumn 2022/1400, 182-201.

Shīrāzī, Muḥammad Kāẓim. *Bulghat al-Ṭālib*. Tehran: Būẕarjumihrī. 1951/1370.

Subḥānī Tabrīzī, Ja‘far. *Rasāʾil Fiqhīyah*. Qum: Mūʾassisah-yi Imām Ṣādiq(AS). 2008/1429.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī. *Mabānī Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Qalam al-Sharq. 2005/1426.

Ṭabāṭabāyī Ḥakīm, Muḥammad Saʿīd. *Miṣbāḥ al-Minhāj:al-Tajārah*. Najaf: Mūʾassisa al-Ḥikmat al-Thaqāfa al-Islāmīyya. 2007/1428.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī. *Dirāsātanā min al-Fiqh al-Ja'farī*. Qum: Khayām. 1980/1400.

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāẓim. *Ḥāshīya al-Makāsib*. Qum: Ismā'īlīyān. Chāp-i Duwwum, 2000/1421.

Ṭabāṭabāyī, ʿAlī ibn Muḥammad. *Rīyāḍ Masāʾil fī Taḥqīq al-Aḥkām bi al-Dalāʾil*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Nihāya fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī. 1980/1400.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.